

و همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن برای نجات نمو کنید،^{۱۳} اگر براستی چشیده‌اید که خداوند مهربان است.

^{۱۴} با نزدیک شدن به او، یعنی به آن سنگ زنده که آدمیان رد کرده‌اند اما نزد خدا برگزیده و گرانبهاست، گشما نیز چون سنگهای زنده به صورت عمارتی روحانی بنا می‌شوید تا کاهنانی مقدس باشید و به واسطه عیسی مسیح، قربانیهای روحانی مقبول خدا را تقدیم کنید.^{۱۶} زیرا در کتب مقدس آمده است که: «اینک در صهیون سنگی می‌نهم، سنگ زاویه برگزیده و گرانبها؛ آن که بر او توکل کند سرافکنده نگردد.»^{۱۷} این سنگ برای شما که ایمان آورده‌اید، گرانبهاست؛ اما آنان را که ایمان نیاورده‌اند، «سنگی که معماران رد کردند مهمترین سنگ بنا شده است،»^{۱۸} و نیز، «سنگی که سبب لغزش شود، و صخره‌ای که موجب سقوط گردد.» اینان می‌لغزند چون کلام را فرمان نمی‌برند، که این بر ایشان مقدر گشته است.^{۱۹} اما



شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدس و قومی که ملک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فرا خوانده است.^{۱۰} پیش از این قومی نبودید، اما اکنون قوم خدايید؛ زمانی از رحمت محروم بودید، اما اکنون رحمت یافته‌اید.

نزدیک رودخانه دجله در شمال عراق این اتفاق افتاد: مردانی که لباس‌های سفید پوشیده بودند سخت کوشش کردند چیزی را پیدا کنند. واضح بود که آنها روز و شب دنبال سنگها بودند. آنها سنگها را در مقابلشان جمع کردند. به نظر می‌رسید که می‌خواستند آن سنگها را با بُرس کوچک تمیز کنند. دوباره و دوباره صدا می‌آمد: «این کار باید سریعتر انجام شود.» یا «وقت نداریم!» این اتفاق بزرگ روی ساحل رودخانه دجله در شمال عراق افتاد. به دلیل خشکسالی در شمال عراق، باستان‌شناسان یک قصر را که مربوط به ۳۴۰۰ سال قبل بود پیدا کردند. علاوه بر این بسیاری از دست‌نوشته‌های خط‌میخی را از این زمان پیدا کردند. چنین یافته‌ای برای محققان بسیار مهم است. چون که سنگها و باقی‌مانده‌های قدیمی مانند نور روشن هستند، می‌توانند به ما توضیح دهند چگونه مردم در آن زمان زندگی می‌کردند. اما باستان‌شناسان فقط یک پنجره کوچک داشتند، زیرا ممکن بود باران بار دیگر همه چیز را در تاریکی بپوشاند و برای همیشه اسرار کاخ قدیمی را پوشیده نگه دارد.

متن امروز نیز با چنین سنگهای زنده صحبت می‌کند که می‌توانند به ساختار زندگی اضافه شوند و نور روشن باشند. نور روشن از گذشته دور نیست، بلکه در تماس مستقیم با مسیح است که الان در دست راست خدای پدر نشسته است. سنگهایی که با مسیح پیوسته‌اند، نور چراغ از آسمان هستند و می‌توانند تمام جهان را روشن سازند. اگر نامه پطرس از سنگهای زنده صحبت می‌کند، تقریباً فرض می‌شود که او نیز بر عکس آن را درک می‌کند. شاید از سنگهای مرده هم با خبر بوده است. بله پطرس قطعاً این سنگهای مرده را نیز می‌شناخته است. به عنوان مثال، معبد بزرگی در اورشلیم وجود داشت. چگونه پطرس همراه با شاگردان عیسی در مورد معبد شگفت‌زده

بودند؟ تا آن زمان آنها هرگز چنین ساختار بزرگی را ندیده بودند. فقط یک سنگ، که بخشی از پایه و اساس معبد بود، به اندازه یک اتوبوس مدرن بزرگ بود. این شکوه در شهر اورشلیم چه تحسین برانگیز بود. در همین زمان عیسی تمام هیجان را شکست و گفت: «همه چیز باید نابود شود.» کلمات عیسی تکان دهنده بودند. هیچ شاگردی نمی توانست این کلمات را درک کند. بعدها، عیسی درباره این معبد بیشتر و بیشتر صحبت کرد. و هر موقع که او این کار را انجام داد، شاگردان هیچ چیزی از کلمات عیسی متوجه نشدند. یک بار تقریباً به شورش بزرگی منجر شد. برای اینکه عیسی حتی خواست که معبد را از بین ببرد. و گفت همین معبد را فقط در طول سه روز بازسازی خواهد کرد. بله، آن زمانها تا این حد جالب بود! اما چند سال بعد از همه این اتفاق ها پطرس می خواست نامه ای به کلیساها بنویسد. او در افکار خود عمیق بود. دوباره و دوباره به نظر می رسید که خود با دیگر شاگردان عیسی به طور کامل دچار سوء تفاهم شده است. حتی در ساعت های آخرین قبل از مرگ عیسی، پطرس سعی کرد از او با تمام قدرت خود دفاع کند. او هنوز هم از فکر کردن به زمانی که عیسی را انکار کرده بود به خود می لرزید. در آن لحظه او یک مرد پیر بود و بسیار تجربه داشت. با توجه به سنش، و با توجه به وضعیت خطرناک کلیسا، امید برای آینده کم بود. زندگی پطرس، مانند سنگهای روی ساحل رودخانه دجله، به زودی زیر یک لایه عمیق آب ناپدید می شد. شاید کل کلیسا، که در آن زمان تحت آزار و اذیت تلخ بود، هم نابود می شد. پس همه ما انسان ها مثل سنگهای مرده هستیم که باید ناپدید شویم؟ پطرس به شدت متقاعد شده بود که زندگی به شرایط بدن انسان بستگی ندارد، بلکه به عیسی مسیح وابسته است! این همان چیزی است که عیسی خود شهادت داد. بنابراین، با نوشتن این کلمات، او می خواست ما و کلیسای آن زمان را تشویق کند: در عیسی مسیح بمانید! در مسیح، ما مسیحیان به ساختاری می رویم که فراتر از زمان ما و فراتر از فرهنگ ما می ماند. این ساختمان در تمام نیروها و تمام زمان ها زنده می ماند. بله، در عیسی ما حتی با میزبانهای آسمانی هم ارتباط داریم و او یکی از آنهاست. هیچ چیزی در بالا و هیچ چیز در پایین هرگز نمی تواند آن ارتباط را شکست دهد! اما چگونه پطرس می توانست آن ایمان را برای مردم در میان یک وضعیت ناامیدکننده توصیف کند؟ او خود شاهد قیام عیسی بود. او خود نیز تجربه کرده بود که عمیق ترین ناامیدی را می توان به شادی تبدیل کرد. او این را زمانی تجربه کرد که عیسی پس از انکار خود، او را دوباره پذیرفت و هم او را به عنوان رسول مقدس به رسمیت شناخت. اما چگونه او می توانست همه این ها را به افرادی که آن را تجربه نکرده بودند، توضیح دهد؟ دستهایش را روی سنگ میز گذاشت، و پس از آن سنگ میز را لمس کرد. در طول سال ها این سنگ میز صاف و صیقلی شده بود. این سنگ در بسیاری از نسل ها زنده مانده بود و به زودی نسل پطرس را نیز پشته سر می گذاشت. در آن زمان پطرس کلام و کار عیسی را به یاد داشت. کل کار و کلام عیسی در مورد زندگی هست! همه چیز در مورد زندگی هست! به همین دلیل عیسی به دنیا آمد! او می خواست ما را از مرگ نجات دهد! او می خواست ما را به سنگ های زنده تبدیل کند. و او بارها در مورد این زندگی صحبت کرد و با اعمال خود به زندگی ابدی شهادت داد! به همین دلیل است که ما فقط می توانیم در ارتباط با این عیسی مسیح بمانیم. و با این کار زنده بمانیم

«مانند نوزادان، مشتاق شیر روحانی خالص باشید تا با نوشیدن آن بتوانید رشد و نمو کرده، نجات یابید»

این کلام از قلم پطرس خارج می شود. وقتی کلمات عیسی را می خوانیم، ما در او باقی می مانیم و زندگی خواهیم یافت. اقامت در سنگ زنده عیسی مسیح! پطرس قلب انسان را خیلی خوب می شناخت. او خیلی خوب می دانست چگونه انسان ها می توانند از مسیر راست خارج شوند و مسیر اشتباه را دنبال کنند. او روزهای آخر زندگی عیسی را در اورشلیم به یاد می آورد. با ترس و وحشت، او به یاد آورد که چگونه مردم عصبانی بودند و عیسی را مسخره می کردند و در نهایت مصلوب کردند. هنگامی که عیسی بر روی صلیب میخکوب شد، هیچ امیدی برای او و شاگردانش باقی نماند. زندگی عیسی نابود شد. هیچ زندگی در او وجود نداشت. هر کس می توانست این را به وضوح ببیند. با بدن عیسی مسیح همه چیز تمام شد و ایمان به پایان رسید. اما در همین زمان خدا در تاریخ بشری دخالت کرد. خدا خودش قوانین طبیعت را عوض کرد و سنگ را در مقابل قبر عیسی حرکت داد و عیسی زنده را بیدار کرد. و با همین عیسی امید زندگی و قدرت را به تمام جهان بخشید. موعظه انجیل به کل جهان آشکار بود. خدا/سنگی را که بنایان رد کرده اند، اکنون مهمترین سنگ بنا کرد. پطرس در مورد همه چیز فکر کرد و سپس همه چیز دوباره واضح بود. خدا خودش عیسی را زنده کرد. همانطور که خدا خودش کلیسا را تاسیس کرد. بنابراین هیچ نیرویی در بهشت و روی زمین و زیر زمین وجود ندارد که بتواند این ساختار زنده را از بین ببرد. پطرس دست پیر خود را بر روی تخته سنگ میز زده و سپس بر روی کاغذ پوستی خود نوشت. و کلمات او را امروز خواندیم و آنها قلب مان را لمس می

کنند. سنگها می توانند صحبت کنند؟ این را از باستان شناسان می دانیم. اما ما همچنین آن را از پطرس می دانیم. اما در مورد سنگ های مرده هم می دانیم؟ در دوران کودکی من به یاد می آورم که در اعتراض به معلمان ما دانش آموزان یک آجر روی کیف های مدرسه مان نقاشی کردیم. این آجر اشاره ای ظریف به ترانه گروه «پینک فلوید» بود که «تنها یک آجر در دیوار» نام داشت. البته در آن زمان، آفریقای جنوبی بسیار محافظه کار بود. به این دلیل همین آهنگ را به طور کامل ممنوع کرد چون آنها فکر می کردند که این آهنگ در مورد نحوه ی شستشوی مغزی دانش آموزها توسط معلم ها و اینکه به دانش آموزان آزادی داده نمی شود صحبت می کرد. پینک فلوید، نتیجه گرفت: هیچ چیز نماند غیر از یک سنگ مرده ... «فقط یک آجر دیگر در دیوار» چگونه این کلمات این گروه هم امروز واقعی هستند. بسیاری از مردم خودشان را مانند یک سنگ بی معنی در یک دیوار احساس می کنند، ناشناخته و بی اعتبار. در تاریخ بشر، واقعا چنین اتفاق می افتد که فرد در جریان تاریخ هیچ معنایی ندارد. ما انسان ها خالی به دنیا می آییم و این جهان را نیز خالی ترک خواهیم کرد. عیسی آن را متفاوت می خواهد او از طریق غسل تعمید شما را نام می برد. او شما را می شناسد و او چیزی بیش از آنچه که شما می توانید تصور کنید به شما می بخشد: زندگی ابدی با عیسی. او چیزی بیش از این نمی خواهد، که شما با او باشید. شما زندگی خود را در او دارید و در او باقی می مانید. آمین.